

متن پرسش

سلام: سوالم مبتنی بر متن زیره، که حدود چهار سال پیش این پرسش و پاسخ در همین سایت بین من و شما رد بدل شد؛ «سلام، مدتیہ دچار ادبار شدید روحی شدم تا همین چند ماه پیش فردی کاملاً مذهبی بودم و حتی از انجام مکروهات هم خودداری می‌کردم و به شدت دقت داشتم که مبدا عملی جلوی حرکت من به سمت خدا رو بگیره ولی نمیدونم یهو چی شد که انگار از وسط یک شهر ناگهان وسط بیابون افتادم و هیچ حسی نسبت به این مسائل ندارم و به شکل خیلی بدی نسبت به انجام محرمات بی تفاوت شدم و اعمالی رو که تا قبلها حتی فکرش را هم نمی‌کردم گرفتارش شدم و مشکل اصلی اینجاست که اصلاً توان جستجو رو در خودم نمی‌بینم یعنی دنبال راه حل و تلاش برای عوض کردن اوضاع نیستم و اینکه اینجا این سوال رو می‌پرسم و ابراز نگرانی می‌کنم فقط به خاطر قسمتی از عقل منطقی هست که در طول سالهای گذشته حقانیت دین و دستورات برایش جا افتاده. منظورم اینه که قلبم هر چیز جدی‌ای رو پس میزنه و نمیتونم بهش راه درست رو ارائه بدم! و اگر این کار رو بکنم گویا نفس جواب میده باشه حرف تو درست ولی اصلاً نمیخام عمل کنم و راحتم بزار! مث یه آدم گرسنه‌ای شده که هر غذایی بش بدی همه رو همونجا بالا میاره و حتی غذا رو بیبینه حالش بهم میخوره! کمک کنید، چکار بکنم؟! اصلاً با این وضع پس زدن راه حلها توسط روحم اصلاً لازمه کاری بکنم یا بگذارم همینطور بماند؟ جواب استاد: باسمه تعالی: سلام علیکم: در مسیر دینداری تا یک جا عقل است که اظهار نظر می‌کند و ما را با اعمال شرعی جلو می‌برد ولی از یک جا به بعد قلب به میدان می‌آید، حال انسان متوجه می‌شود از نظر قلبی دست‌اش خالی است و به تعبیر شما احساس می‌کند در یک بیابان است که هیچ‌یک از گرایش‌های شرعی را در خود ندارد. از این‌جا به بعد، بعد از آن ادباری که فرمودید، آرام‌آرام به خود می‌آیید و از طریق قلب وارد وادی ایمان می‌شوید و به لطف الهی برزخ شما شروع می‌شود و آنچه را مؤمنین متوسط در برزخ با آن روبه‌رو می‌شوند و ۷۰۰۰ سال طول می‌کشد که به خود آیند و با پای قلب که تنها وسیله‌ی سیر در برزخ است بروند، شما ان‌شاءالله در این‌جا شروع خواهید کرد لذا اولاً: صبر در دینداری را فراموش نکنید و مواظب حرام و حلال الهی باشید. ثانیاً: صبر کنید تا از این حالت بگذرید خیلی بی‌تابی نکنید. موفق باشید» و اما بعد.... استاد عزیز: مدت زیادی از آن زمان می‌گذرد، و حقیر بعد از فراز و فرودها و تحمل سختی‌های زیادی، آرام آرام به لطف خدا همانطور شدم که شما فرمودید. [نه اینکه به خود تلقین کنم، نه] اما احساسات «واقعی» خاصی پیدا کرده‌ام، چیزی از جنس نور در دلم روشنایی دارد، چیزی شبیه تمثیلی که شما از تفاوت مفهوم آب و خود آب می‌زدید، شاید بتوانم اینگونه تعبیر کنم که قسمت‌های زیادی از دنیا

پیش چشم تاریک و مرده می آید و در عوض یک نوع حیات و «بودن» خاصی را ورای آن لمس می کنم، دیگر مثل سالهای پیش از ادبار، دینداری برایم زوری و رنج آور نیست و احساس مردگی از اعمالم ندارم بلکه با هر قدمی که برمیدارم آن نور را بهتر در میابم. در اوقات زیادی با خداوند متعال گفتگو می کنم، انیس بودنش را درک می کنم و جلوه پاسخ هایش را در رفع حوائج و مورد تدبیر واقع شدنم می بینم، انگار بعضی مواعظ اخلاقی اساتید عرفان برایم آشنا می آید، [چیزی شبیه تعبیر شما که می فرمودید نور وقتی می آید همه اش می آید اما تشکیکی است و شدت و ضعف دارد] و اما سوالم این است چه کنم که این آمده، نرود؟! و اینکه برای رشد بیشتر چه بکنم؟ برنامه ویژه ای را دنبال کنم؟ نمی خواهم کم نصیب بمانم. «ضمنا طلبه مقدمات هستم در قم» تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همان طور که متوجه شده اید اگر برنامه ای جهت حفظ این حالت نداشته باشید، نمی ماند. و آن برنامه باید رو به سوی حکمت و عرفان باشد. ارتباط با جناب استاد یزدان پناه، راه خوبی است. موفق باشید